

بسم الله الرحمن الرحيم

یادآوری

گفتیم خدای سبحان هستی را خلق کرد و آدم را به عنوان خلیفه خودش بر سراسر هستی، نه فقط زمینیان قرار داد و سجده ملائکه و تمرد شیطان، تعلیم اسماء برای آدم، نهی از شجره و بعد اکل از شجره و بعد هبوط آدم، به دنبال آن محقق شد. هبوط هم دو هبوط بود، هبوط عداوتی و هبوط هدایتی. هبوط هدایتی هبوطی بود که دین الهی پس از آن می آمد و توبه آدم قبلش محقق شده بود. با توبه آدم که به زمین آمد، هبوط هدایتی شد و دین الهی شامل حال انسان ها شد. پس از آمدن دین، دو شاخه و دو راه در مقابل انسان قرار گرفت. هدایت و کفر؛ ضلالت و هدایت دو راهی بود که در مقابل انسان قرار گرفت. انبیاء و عقل انسانی از درون و فطرت، نظام هدایت را سامان دادند و شیطان و نفس اماره با تمام قوای شیطانی و جنود شیطانی و نفس اماره از درون آن نظام ضلالت را.

انبیاء در طول تاریخ نبرد جدی بین حق و باطل برای تبیین حق و ابطال باطل داشتند. هم مرتبه نظر را شامل میشد که بیان و تبیین است، هم مرتبه عمل را

شامل میشد که جنگیدن و ایستادن، سختی و تحمل است. همه این ها در زندگی حضرات انبیاء علیهم السلام محقق بود. در این نبرد دائما عده ای هدایت میشدند و عده ای به ضلالت می افتادند. اهل هدایت دوباره ممکن بود به گمراهی برسند در اثر تعلقات و عده از اهل ضلالت ممکن بود با توبه به هدایت برسند. دائما تمییز بین حق و باطل در طول تاریخ با غلبه حق در هر دوره ای یا غلبه باطل ادامه داشته است.

سنت تمحیص و محق

قرآن کریم اسم این سنت نبرد بین حق و باطل و تبیین حق و باطل را سنت تمحیص میگذارد. تعبیر قرآن این است که «لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین.» محق کفر و محص ایمان. این خیلی تعبیر بلندی است در قرآن، اگر کسی آیات قرآن در رابطه با این مسئله را پی بگیرد ، سنت های عظیمی را نشان میدهد. در رابطه با اینکه بشریت و عالم به چه سمتی باید حرکت بکند و چگونه به مرتبه محوصت و محوضت تامه میرسد.

سنت محق چیست؟ سنت محق این است که کفر از او کم کم جدا میشود. تعبیر قرآن این است که «لیمیز الله الخبیث من الطیب» تمییز خبیث از طیب. تمییز خبیث از طیب مراتبی دارد. مرتبه کفر و ایمان را شامل میشود، مرتبه

معصیت و عصیان را از اهل ایمان شامل میشود. بنابراین از سنت های مهم الهی در تمام ابتلائات و حوادث و وقایع سنت تمیز است .

سنت دوم چیست؟ «و يجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه» یعنی بعضی از خبیث را بر بعضی ملحق بکند، تا این ها متراکم بشوند. سنت اول سنت تمیز بین خبیث و طیب و سنت دوم اجتماع خبیث ها و اجتماع طهارت هاست. این اصل در نظام اجتماعی و سنن اجتماعی بسیار راهگشاست. همچنین در نظام تربیتی که ابتدا باید در جامعه میز بین خبیث و طیب را ایجاد کرد. بعد از اینکه این محقق شد، برنامه ریزی دوم برای تراکم خبیث و تراکم طیب است. سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم همین بود. میز بین خبیث و طیب در سنت تنزیل کتاب. یعنی در مقابل کفار و مشرکین پیغمبر میز بین خبیث و طیب در مرتبه کفر و ایمان ایجاد کرد. امیر مومنان هم میز بین مومن و مسلم ایجاد کرد که نفاق آشکار بشود. لذا در مقابل امیر المومنین علیه السلام همه کفر و نفاق ایستادند. تراکم خبیث ها رخ داد. یعنی نفاق هم به کفر ملحق شد، کفر و نفاق مقابل ایمان ایستادند. همچنین ایمان ها متراکم شد. در ابتلائاتی که پیش آمد، تشخیص چهره حق خیلی سخت بود. وقتی عده ای سابقه دار از اسلام جلو اسلام می ایستند، تشخیص خیلی سخت میشود. لغزش و ریزش خیلی زیاد میشود. اما کسی که اینجا میتواند دوام بیاورد و از این لغزش ها

عبور بکند، رویشش خیلی عظیم است. وقتی رویش خیلی عظیم است، یعنی تراکم طیب شده است. پس در این ابتلائات است که مومن، مومن میشود. «فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال» در تقلب احوال. جوهره ایمانی و تراکم ایمان معلوم میشود. این سنت الهی است که هر جا میخواهد میز بین خبیث و طیب باشد، باید تلاطم و ابتلا باشد. و هر جا بخواهد بین خبیثات و بین طبیات جمع بشود، ابتلا باید در نهایت شدت باشد. اینطور نیست که بدون ابتلا و بدون سایه روشن ها، رویش ها شکل بگیرد، در ریزش ها هم همینطور است.

سوال: در تراکم ایمان تراکم فعلیت است؟

پاسخ: در جانب خبیث ها، تراکم به کثرت است، در کنار هم با حدود است، در سمت ایمان، تراکم به رفع حدود است. یعنی دائما بساطت ایجاد میشود، در نور وحدت لحاظ میشود. در تراکم طبیات، وحدت لحاظ میشود. یعنی هرچقدر طیب ها کنار هم جمع میشوند، چه در یک فرد، چه در اجتماع، وحدت ایجاد میشود. اما در ظلمت هرچقدر خبیث ها کنار هم جمع میشوند و ظلمت ها کنار هم جمع میشوند، کثرت اضافه میشود و در این کثرت ها حدود زیاده تر است. لذا تعبیر قرآن این است که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم

من الظلمات الى النور. ظلمات را جمع آورده است ام نور واحد آمده است نه انوار.

يخرجهم من الظلمات الى النور. و الذين كفروا يخرجونهم من النور الى الظلمات. از وحدت نوريه ای که فطری ایشان است، به ظلمات یعنی کثرت میروند. یعنی اگر کسی مبتلا به کفر میشود، مبتلا به کثرت شده است. اگر کسی مبتلا به معصیت میشود، مبتلا به کثرت شده است. کسی که مبتلا (آزمایش) به ایمان میشود، به وحدت مبتلا شده است. جامعه مومنین باید اثرش وحدت بیشتر باشد. اگر کثرت باشد، معلوم میشود که خباثت و ظلمت است، جهات عصیان و معصیت است، جهات کفر و جهات شیطانی است. شیطان مظهر کثرت است. (خلقتنی من نار و خلقته من طين). یعنی از اول کثرت دید ولی ملائکه کثرت ندیدند و سجده کردند. سجده یعنی وحدت. یعنی اینها تابع انسان و شأن او شدند. اما شیطان گفت (خلقتنی من نار و خلقته من طين) در حقیقت بلافاصله دو کثرت، دو ماده، دو چیز در قبال هم دید. نتوانست وحدت ببیند. گفت (انا خير منه)

با فهم تمحيص میفهمیم اتفاقات بعد انقلاب و مسیر انتخابات با چه حکمتی بوده است.

سوال: تمحیص هم در حوزه نظر است هم در حوزه جنگ و جهاد، جنگ و جهاد در انبیاء خیلی نمودش کمتر بوده است تا بحث نظری. یعنی نظر مقدم است؟ فقط درباره پیامبر اکرم جنگ و جهاد خیلی زیاد بوده است.

پاسخ: جنگ و جهاد فقط به معنای قتال نیست. جهاد کامل را همه انبیاء داشتند. اما قتال به معنای مقاتله و جنگیدن در همه انبیاء نبوده است. چون موطنش ایجاد نشده است. یعنی پیغمبر اکرم که در مکه بود، قتال نبود، اما جهاد بود. در مکه قتال نبود، وقتی مسلمانان گفتند اذن بدهید برای قتال، آیه نازل شد «کفوا ایدیکم» یعنی الان وقت قتال نیست. وقت قتال وقتی است که جمعیت مومنین به یک مرتبه ای میرسد که این ها میتوانند با آن نگاه الهی در مقابل اهل کفر بایستند و جامعه تشکیل بدهند. انبیاء آمدند جهاد را محقق بکنند، همه انبیاء اهل جهاد بودند، همه انبیاء اهل مبارزه بودند، اسم جهاد را بگذارید مبارزه. اما مبارزه با قتال عام و اخص از جهاد است. انبیاء اهل مبارزه بودند، اما موقعیت قتال برای همه پیش نیامد. مبارزه عام است. مبارزه، مقابله ای است که از ابتدا مقابل باطل ایجاد میشود. منتها هر زمان و دوره بنا به امکانات و استعداد و همراهان، یک مرتبه از مبارزه جلوه میکند، یک مرتبه اش هم قتال است. اگر مرزها را تفکیک نکنیم، از همین شبهه استفاده میکنند که بگویند انبیاء اهل جهاد نبودند. در حالیکه همه انبیاء اهل جهاد به معنای

مبارزه بودند. آقا میفرمایند اگر بخواهیم معنا بکنیم، شاید مبارزه لفظ خوبی باشد. اما مبارزه گاهی در مرتبه کادر سازی است، گاهی در مرتبه تبیین است، حضرات معصومین همه اهل مبارزه بودند. هرچند قتال برای همه شان پیش نیامد. دشمن هم میفهمید که این ها اهل مبارزه اند و چون میفهمید با اینها برخورد مبارز را میکرد. آنها را محصور میکرد، تبعیدشان میکرد، زندانی شان میکرد، محدود و مواخذه میکرد. دیدند فدک یک سرمایه برای مبارزه است. خودشان هم اظهار کردند که اگر این دست هاشمیون باشد، این ها میتوانند حاکمیت را هم سرنگون بکنند. پس نگاه خلفا به حضرات معصومین مبارزه بوده است. لذا روایت درباره انبیائی که قتال کردند میگوید انبیایی که به سیف متوسل شدند، (قتال) چندتا هستند. نمیگوید آن هایی که به سیف متوسل نشدند، یعنی مبارزه نکردند. قیام به سیف مرتبه از مبارزه است و آنها که آن را نداشتند بدین معنا نیست که مبارزه نداشتند.

سوال: نقطه آغاز سنت تمحیص از خیر است یا از شر ؟ یعنی اول خیر خیلی قوی میشود، بعد در مقابلش شر هم قوی میشود، یا...

پاسخ: سوال خوبی است. در ضمن بحث به این سوال میپردازیم. اما اگر اجمالا بخواهیم جواب بدهیم، نگاه قرآنی این است که اولاً وجود، بنایش بر خیر است، اساس وجود، خیر است ، ثانیاً فطرت انسان بر خیر است ثالثاً در

نگاه وجودی و تشریعی و تکوینی سبقت رحمت بر غضب الهی است. همانطور که در نظام بدنی، اصالت با سلامت است نه مرض. تطابق تشریع و تکوین است. اصالت با طهارت است نه نجاست.

لذا در وجود همه انسان ها طلب حق از کودکی هست که همان مقابله با ظلم و نپذیرفتن ظلم است، از کودکی بدون اینکه به دینی متدین باشد و به تربیتی متربی شده باشد، اساس بر طلب حق است.

سوال: پس چرا تعداد حق همیشه کمتر از تعداد باطل است؟

پاسخ: تعلق به بدن و اینکه خودش را بدن میبیند، باعث میشود از ابتدای رشد بدنی در کودکی، خود اصیل را تن بشمارد. لذا میبیند حق را مصداقا غلط گرفته است، حق را در خدمت تن میپندارد. لذا دنبال حق هست. اما حق طلبی که مصداقا غلط شده است. یک موقع میگوییم اصلا حق طلبی نیست، یک موقع میگوییم در تشخیص مصداق غلط شده است. یک موقع میگوییم باید حق را ایجاد بکنیم. یک موقع میگوییم باید حق را آشکار کنیم. اگر گفتیم باید حق را آشکار کنیم یک نوع تربیت و مواجهه را میطلبد، اگر گفتیم حق را باید ایجاد بکنیم یک نوع مواجهه دیگر میطلبد.

با این نگاه الهی و قرآنی داریم، اساس این است که حق در وجودات هست، لذا حتی بعضی آنقدر در این مسئله جلو رفته اند در بیاناتشان در نظام های

تربیتی و تبیینی که میگویند کافی است باطل را خوب بشناسانیم تا حق تبعیتش آشکار بشود. یعنی با آشکار شدن باطل در مصادیق، مرزهای باطل معلوم میشوند. لذا میگویند تخلیه، خود به خود تجلیه را به دنبال دارد. زوال صفات بد تحقق صفات خود را به دنبال دارد. چون تحقق صفات خوب از درون هست.

خیر بر شر در تحقق و وجودش سبقت دارد. اما حتی غیرمومنان هم همه اهل عناد نیستند. اهل ایمان محض و اهل کفر محض، همیشه محدود بودند. نه اهل کفر محض تعدادشان زیاد بوده است، نه اهل ایمان محض. بقیه قشر خاکستری اند. قشر خاکستری تابع جو هستند. اینها غیر از اهل عنادند، لذا با یک زلزله، یک چالش، یک دفعه از این رو به آن رو میشوند. البته اینها هم طیف هستند. این طیف نزدیک به مومنین میشوند اصحاب یمین، نزدیک به معاندین هم میشوند اصحاب شمال. یعنی از دو طرف این ها طیف هستند. این وسط هم طیف و مراتب دارند. بستگی دارد جو غالب در آن نظام اجتماعی چه باشد. برخورد الهی هم با همه این ها متفاوت است.

آیات سنت تمحیص

یکی از آیاتی که در قرآن کریم آمده است، آیه سوره انفال است: «لیمیز الله الخبیث من الطیب»

آیات قبل و بعد این آیات مهم است. بیانگر یک سیر است. مثلاً قبل از این آیه آیات متعددی آمده است در رابطه با اینکه کفر و نفاق چه میکنند، و نتیجه کفر و نفاق چه میشود، آیه قبل این است: «ان الذین كفروا ينفقون اموالهم لیسدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تكون علیهم حسرة ثم یغلبون» اهل کفر اموالشان را انفاق میکنند تا در برابر خدا بایستند. آمریکا میگوید ما هفت تریلیون دلار خرج کردیم تا جلوی حرکت جمهوری اسلامی را بگیرند. بعد حسرت میخورند که این همه خرج کردند، نتیجه نگرفتند. مغلوب میشوند. یعنی با اینکه این همه خرج کردند، با اینکه این همه اتحاد پیدا کردند، یک سلطه ابتدایی ایجاد میشود، اما بعد این سلطه بالاخره شکست میخورند. حالا ممکن است بعد از چند سال باشد، ممکن است بعد از چند قرن باشد، گاهی ممکن است مثل سلسله عباسیان چند قرن طول بکشد.

«و الذین كفروا الی جهنم یحشرون». بعد میفرماید «لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه»

پس اول تمیز طیب از خبیث میشود و در مرحله بعد تراکم خبیثها. این سنت هم در نظام فردی هست، و هم در اخلاق اجتماعی و نظام روابط اجتماعی.

تراکم در باطل سبب کثرت بیشتر و عداوت بیشتر است، اما تراکم در حق سبب وحدت بیشتر و نور واحد شدن است. همه این ها یک جا جمع میکند.

« فیجعله فی جهنم » یعنی این باطل ها و خبیث هایی که متراکم شدند، با همان هویت یکپارچه وارد جهنم میشوند. به همین دلیل ضمیر را مفرد آورده است، یعنی خبیث از جهت ریشه و ساقه یک واحد میشود. بلافاصله پس از آن میفرماید «اولئک هم الخاسرون» یعنی باز هم کثرت می آورد.

خبیث ها هم امام و ماموم دارند. درباره روز قیامت میگوییم «یوم ندعو کل اناس بامامهم» که هم شامل امام حق است و هم امام باطل. بقیه خبیثها دنبال این بودند که اهداف امامشان را محقق بکنند. مقصود اینجا کسانی هستند که میخواستند باطل باشند ولی بیش از این برایشان ممکن نشد. منظور کسانی نیست که قصور داشتند، و فقط در جو قرار گرفته بودند. بنابراین عده ای فرعون و نمرود میشوند و عده ای هم اعوان و انصار و جنود درباری و وزرا و وکلا و اصلی های این ها هستند که این ها هم قطعا جهنمی میشوند. اولئک هم الخاسرون.

آیه دیگر آیه ۱۷۸ آل عمران است. «و لا يحسبن الذين كفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما» اگر مهلت به ایشان دادیم، برایشان خوب نیست، بلکه محض شدن در کفر است. بعد دنبالش میفرماید «ما کان الله لیضع المومنین علی ما انتم علیه» مومنین را همینطوری که هستند رها نمی‌کند تا بگویند ایمان آوردیم، بلکه باید تمام آن خباثتی که در وجودشان هست باید از باید از وجود این ها کنده بشود.

در نظام فردی، روشن است که مقصود آن است که مراتب شرکی که در وجود وجود این فرد، هست باید زائل شود. اما در مراتب اجتماعی به چه معناست؟ این یک بحث بسیار عالی است که در ادامه داریم. در سنن اجتماعی هم اینگونه نیست که خدای سبحان یک جامعه ایمانی را رها بکند. آنقدر این جامعه ایمانی زیر و رو میکند تا نقاط شرک و نفاق و کفر از وجود این جامعه خالی بشود، ایمان محض بشود. این وعده الهی است که باید به سمت ایمان محض حرکت بشود. جامعه توحیدی هم باید به مرتبه محوشت برسد. اگر میخواهد به مرتبه محوشت برسد، حتما باید ابتلا و تکانه ها برای گزینش و غربال، باید خیلی سنگین باشد. چون بعضی از مهره ها آنقدر خلط بین ایمان و کفر کردند و به مومنین چسبیدند و نفاق شدید دارند که حتی خودشان نمیدانند. پس باید تعلقات با یک تکانه های شدید جدا بشود.

در ادامه آیه میفرماید که «ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء و فآمنوا بالله و رسله و ان تومنوا و تتقوا فلكم اجر عظیم.»

دنباله آیات هم همین بحث ادامه دارد. حتما قبل و بعد آیات را با این نگاه ببینید. وقتی قبل و بعد را با این نگاه میبینید، میبینید دائما در همه جا دارد این سیر را بیان میکند. سیر محوشت را. که همه کفر باید به محض برسد، هم ایمان باید به محض برسد.

آیه ۱۴۱ سوره آل عمران مربوط به جنگ احد است. اصلا جنگ احد یکی از همین تکانه هاست تا این ریزش ها صورت بگیرد. میفرماید «و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون، ان کنتم مومنین»

. اول به مومنین دلداری میدهد که اگر به شما آسیبی رسیده است، ناراحت نشوید. از ششصد و خرده ای نفر که در جنگ شرکت کردند، هفتاد نفرشان کشته شدند، یعنی یک دهمشان کشته شدند. ده درصد جمعیت شهید شدند. به همین نسبت مجروح ها را حساب کنید. نسبت بین شهدا همیشه یک نسبتی است با آن جمع، نسبت مجروحان به شهدا همیشه چند برابر است. ابتدا از مدینه هزار نفر حرکت کردند، ۳۵۰ نفرشان از منافقین برگشتند، ۶۵۰ تا ماندند. از این ۶۵۰ نفر ۷۰ تا شهید شدند. اینکه ۷۰ نفر شهید شدند هم

عجیب است. این ها سنت های خداست. در جنگ بدر ۷۰ نفر اسیر گرفتند. کفار مکه پیشنهاد پول دادند که این ها را آزاد بشوند، پیغمبر اول مخالفت کردند، اما فشار آوردند که ما الان به پول نیاز داریم. فقر هم خیلی بود. از آن طرف میخواستند خیلی هم کدورت ایجاد نشود که ۷۰ نفر را بکشند. آیه نازل شد که اختیار دادند که پول بگیرند و آزادشان بکنند، یا میتوانید این ها را بکشید. در روایت آمده است که اگر این ۷۰ تا را اینجا آزاد کردید، ۷۰ تا از شما بعدا در قبال این ۷۰ تا کشته میشوید. مسلمانان اصرار داشتند که آزاد کنند و پول بگیرند. بالاخره این هفتاد نفر آزاد میشوند، مسلمانان هم پول میگیرند. بلافاصله یک سال بعدش جنگ احد شد و ۷۰ تا از مومنین در جنگ احد کشته شدند. این ها سنت هایی عجیبی است. اگر این ها را آدم بتواند حلایمی بکند، میبند مشکلاتی که پیش می آید در اجتماع، در اثر یک مسامحاتی است که یک جای دیگری امری را انتخاب کردیم، کاری را انتخاب کردیم، این هم عقابش میشود. گاهی هم گناه نبوده است، اما هر چیزی که گناه نیست دلیل بر این نیست که بی نتیجه باشد. یک کاری را انسان در دنیا انتخاب میکند، از جهت دنیایی اش یک جزایی دارد. در آخرت هم کسی نمیگوید جهنم میرندش، اما در عین حال، یک جزایی در دنیا دارد. ۷۰ تا را

اینجا آزاد کردند، یک پولی گیرشان آمد، اما در قبالش ۷۰ نفر وعده داده شد که شهید میشوند.

«ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله» اگر از شما اینجا ۷۰ نفر کشته شدند، «فقد مس القوم قرح مثله» از این ها هم ۷۰ تا در جنگ بدر کشته شدند. «تلك الايام نداولها بين الناس» خدا خیلی زیبا حرف میزند. سنت مداوله یعنی چرخیدن، چرخیدن قدرت، چرخیدن مصیبتها، چرخیدن ابتلائات، چرخیدن راحت ها، همه این ها چرخیدن است. مومنین فکر نکنند اگر مومن بودند پس همیشه باید راحت باشند. هدف تداول چیست؟ «و لیعلم الله الذین آمنوا و یتخذ منکم شهداء» واو آورده است، میتواندست بدون واو بگوید «لیعلم الله الذین آمنوا» اما اگر چنین میفرمود نتیجه اش فقط این نتیجه بود. اما وقتی میفرماید و لیعلم الله الذین آمنوا، یعنی نتایج مختلفی دارد و از جمله نتایج این است. که مومنین معلوم شوند.^۱ از بین شما عده ای را به عنوان میزان و شهید تعیین کنیم. قبلا عرض کردیم که در قرآن شهید و شهدا هیچگاه به معنای مقتول در معرکه به کار نرفته است. برای آن معنا در قرآن مقتول فی المعرکه به کار رفته است، «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله»، لذا در قرآن

^۱ میدانیم که در خدا افعال نیست. اینچنین نیست که قبلا نمیدانسته و بعد بداند. این مربوط به بحث نظام علم فعلی حق است که نظام علم فعلی حق همان نظام علم بندگان است. پس (حتی نعلم) یا (لیعلم الله) هایی که در قرآن آمده است، باید با توجه به اینکه انفعالی در خدای سبحان راه ندارد باید معنا بشود.

شهید یا شهدا ، به معنای مقتول فی المعرکه نیست. بله، مقتول فی المعرکه ممکن است به مقام این شهید برسد که در قرآن ذکر شده است. لذا آنجایی که میفرماید «اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین» شهدا به معنای مقتول در معرکه نیست. همچنان که میفرماید «یوم جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا» این ها هیچ کدام به معنای مقتول در معرکه نیست. اما مقتول در معرکه چون همه چیزش را در طبق اخلاص گذاشته است و در راه خدا صرف کرده است، آن هم به مقام این شهید ممکن است برسد. این شهید به معنای میزان است. یعنی شاهد بر اعمال دیگران، میزان بر اعمال دیگران. که مصداق آن انبیاء هستند از حیثی که میزان اعمال میشوند.

مقام شاهد شدن، مقام اعطایی است، نه مقام عمل انسان. به همین دلیل قرآن فرموده است: «یتخذ منکم شهداء» خدا از شما یک عده ای را به عنوان شاهد انتخاب میکند. یعنی مقام شهدا مثل نبوت، مقام اعطایی است. اما مقام مقتول در معرکه، اختیاری است. بین اهل ایمان یک عده ای گل سر سبد میشوند ، میشوند که شهدا و شاهدان هستند. در آیه ۵۲ سوره آل عمران وقتی حضرت عیسی گفت «من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون» بعد که این ها به این مقام رسیدند و حواریون عیسی شدند،

دعا میکنند که «ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاكثبنا مع الشاهدين» ، ما ایمان آوردیم و تبعیت کردیم، پس ما را با شاهدین انبیاء بنویس. یعنی ما که حیث تبلیغ پیدا کردیم، میخواهیم قله های متراکم دین بشویم ، برویم در مردم و بتوانیم تاثیر گذار باشیم، حیث کسی که میخواهد مبلغ باشد، حیث شاهد است، حیث شهید است. خیلی بیان عالی ای است. حالا که ما میخواهیم این کار را بکنیم، ما را میزان قرار بده.. ما نمیتوانیم شاهد بشویم، اما شما قرار بده. آن هم «مع الشاهدين» نه خود شاهد، یعنی میدانستند مقامشان مقام همراهی با شهداست نه خود شاهد.

در دنباله آیه میفرماید «و ليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين» خیلی زیباست که یک جا تمحیص آمده و یکجا علم.

سوال: در دستگاه خلقت به محض کفر برسند، این هدف اصلی خداوند نیست دیگر؟

پاسخ: کفر و شرک و معصیت و ... عدمی است. و چون عدمی است، وجود به آن تعلق نمیگیرد، نبود وجود است. لذا هر جا کفر است نبود ایمان است، هر جا که شرک است، نبود ایمان است، هر جا معصیت است، نبود تبعیت است.

سوال: چرا خدا سستی قرار داده است که یک عده به محض کفر برسند؟

پاسخ: مثل بحث « یضل من یشاء و یهدی من یشاء » است. «یضل من یشاء» که اصالی نیست. اما با وجود انبیاء، ضلالت هم معنا پیدا میکند، اساس عالم بر این است که وجود خیر است و انبیاء بیایند خیر را گسترده کنند. اما قطعا یک عده ای می ایستند و شر میشوند. اضلال در اینجا، نبود ایمان است. لذا اصالی نیست.

دوستان آیه ۱۵۴ سوره آل عمران را هم ببینند. «قل لو كنتم فی بیوتكم لبرز الذین كتب علیهم القتل الی مضاجعهم» ما در جریان جنگ احد قرار نداریم و. خودمان را در آن فضا نبردیم. فضای جنگ احد یک دفعه در جامعه اسلامی تنش ایجاد کرد. این واقعه سال سوم هجرت است، سال دوم جنگ بدر بوده است، یک پیروزی غیر قابل انتظار رخ داد و برای مومنین این نگاه را ایجاد کرده است که پس دیگر هر جا این ها قدم بگذارند پیروزند. آنجا که مسلمانان سیصدتا بودند و کفار هزارتا بودند، مسلمانان غلبه کردند. حالا که تعداد مسلمانان بیشتر شده، پس اینها هر جا بروند حتما غلبه میکنند. نگاه بر این بود. ناگهان یک شکست عظیم برای لشگر اسلام به ظاهر پیش آمد، یک دفعه خیلی فرو ریختند. . انواع شایعات از طرف منافقین زیاد شد. عبدالله بن ابی که رئیس منافقین بود و یارانش بعد از جنگ، شایعه پراکنی کردند که ما کار

درستی کردیم، شروع کردند بنیان های اهل ایمان را به چالش کشیدن و ایجاد چالش هم شد.

اینجا که میفرماید «لو كنتم فی بیوتكم لبرز الذین كتب علیهم القتل» حتی اگر در خانه هایتان هم بودید، آن هایی که برایشان کشته شدن نوشته شده بود، حتی در بسترهایشان مرگ به سراغشان میرفت.

امام رحمه الله علیه در جریان حزب جمهوری ، فرمودند تقارن آجال بود. آنچنان بلد بود، عمیق، دقیق، عارفانه، قرآنی، تحلیل کرد که تقارن آجال بود. یعنی اجل ها به هم نزدیک شده بود که در یک زمان محقق بشود. این برخورد، خیلی نگاه را الهی میکند. در عین اینکه دنبال قاتل و مجرم میگردند، اما فرمودند تقارن آجال بود.

و لیبتلی الله ما فی صدوركم

تمحیص گاهی در نگاه ظاهری است، تمحیص گاهی در نظام قلب است. یعنی قلوب مومنین باید به تمحیص برسد. مرتبه ظاهر محص بین رفتار کافران و مومنان بود، اما یک مرتبه دیگر مرتبه بین مومنین است که اظهار ایمان میکنند، باید بین آنها هم محص قلبی محقق بشود. محص قلبی و محوصت قلبی خیلی سنگین است.

و الله علیم بذات الصدور

خود محص قلوب، مراحل دارد. یعنی انسان گاهی به جایی میرسد که خودش هم منافق است ولی نمیداند. ^۲ او یحسبون انهم یحسنون صنعا. خودش هم فکر میکند که کار خوب انجام میدهد. اما قلب مراتب دارد. انسان مرتبه خفی دارد، اخفی دارد، سر دارد، مقام اخفی من السر دارد، نسبت به تمام این مقامات انسان، خداوند علیم است. الله علیم بذات الصدور.

دنباله آیه چهار دسته جداشدنها را ذکر میکند:

- یک دسته ای که از اول در جنگ احد نیامدند، منافقینی که آمدند و جدا شدند، در نیمه راه برگشتند .

- یک عده ای ماندند پیش پیامبر و فرار نکردند، شهید شدند یا زنده ماندند، این ها جمع قلیلی بودند. این میشود دسته دوم. مثل امیر المومنین که کالقرحه الواحده. آن قدر حضرت ضربت خورده بود ، بدنش مثل یک زخم شده بود. هر قدر میخواستند یک زخم را پانسمان کنند، از آنور سر باز میکرد، آخر به پیغمبر گفتند بدن کالقرحه الواحده است،

۲

سوال: این سخن با آیه «ان الانسان علی نفسه» منافات ندارد؟

پاسخ: آن بصیرت، یک مراتبی را شامل میشود. بصیرت برای این است که آغاز جدا شدن ها را میفهمیده ولی اعتنا نکرده است. لذا وقتی آغازها را به او نشان بدهند، میبیند که آنجاها میفهمیده است. ولی انسانی که آغازها یادش رفته باشد الان باور نمیکند جدا شده است. ولی وقتی نشانش بدهند، میبیند از اینجا جدا شده بوده است. در مسیر انحرافی رفته و فکر میکند این مسیر انحرافی همان مسیر صراط است. لذا نقطه های جدایی خیلی ریز است، جدا شدن ها نزدیک است.

هیچ جای پانسمان ندارد، آنجا پیغمبر آمدند و دست کشیدند به زخم های امیر المومنین، هر کدام را که دست میکشیدند، کامل خوب میشد. اینقدر ضربت خورده بود و جنگ سخت شده بود. پس یک دسته هم شدند این هایی که ماندند.

- یک دسته وقتی در مقابل دشمن قرار گرفتند، جنگ غالب شد، این ها مواضعشان را ترک کردند، آمدند، بعد که جنگ مغلوب شد فرار کردند. اینهایی هم که فرار کردند دو دسته شدند، یک دسته رفتند و برگشتند، یک دسته ای رفتند و نیمه راه برگشتند. این چهار دسته مراتب محوَض است. آن هایی که ماندند تا آخر، یا شهید شدند یا زنده ماندند، این یک مرتبه از محوَض است، آن هایی که رفتند و برگشتند، یک مرتبه از محوَض شدن است، رفتند و برگشتند، آن هایی که از اول برگشته بودند و نیامدند.

آیه بعد آیه ۲۴۶ سوره بقره است . جریان طالوت و جالوت است. اینها همه چیزشان را از دست داده بودند، تعبیر قرآن این است که «الم تر الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی» اینها مبتلا به ذلت شدند، این ها را از زن و بچه شان جدا کرده بودند . آواره و اسیرشان کردند. در بیابان ها بودند، آمدند پیش نبی شان گفتند «ابعث لنا ملکا نکاتل فی سبیل الله» ما حاضریم بجنگیم در راه

خدا، دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم. ما را از خانه هایمان بیرون کردند، زن و بچه مان را گرفتند، هیچ چیزی نداریم، آواره و اسیریم. پیغمبر سوال میکند که اگر خدا قتال را قرار بدهد عصیان نمیکنید و بر نمیگردید و جدا نمیشوید؟ «هل عصيتم ان كتب عليكم القتال، الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا نقاتل في سبيل الله و قد اخرجنا من ديارنا و ابنائنا» پاسخ دادند چرا نجنگیم، دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم ، ما را از خانه هایمان بیرون کردند، ابناء و فرزندانمان را گرفتند.

«فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا»، تا قتال از جانب خدا واجب شد ، اکثریت گفتند که قتال سخت است و پشت کردند. فقط امر قتال برایشان آمده بود، در این حد که برای جنگ آماده بشوید. این یک ریزش بود. یعنی از جمع کثیر، عده کمی ماندند. در ادامه وقتی خدای سبحان طالوت را برای این ها به عنوان فرمانده قرار داد، بلافاصله گفتند که «أنتي يكون له الملك علينا و نحن احق بالملك منه» چرا کسی فرمانده شده است که نه خانواده اش معروف است و نه طایفه اش؟ ما اولی بودیم . در زمان ایشان نبوت و ملک بین سبط لاوی و سبط یوسف میچرخید. بر همین اساس مدعی بودند فرمانده باید از این دو قوم و عشیره باشد نه از بقیه اسباط. این شخص از غیر معروف ترین سبط ها است. اینجا هم عده دیگری به فرمانده ای که خدا نصب کرد)

طالوت) تمکین نکردند. وقتی راه افتادند، برایشان سکینه و تابوت را آیه قرار داد.

« فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتليکم بنهر» راه افتادند، خدا باز هم امتحان میکند. لشکر در بیابان ها، تشنه شدند، خدا یک نهری سر راه قرار داده است، میگوید وقتی به این نهر رسیدید، با اینکه تشنه هستید آب نخورید. میگویند ما در بیابان ها میرویم جنگ، تشنه هستیم، آب رسیده، آب نخوریم برویم؟ این ها امروز مصداق دارد. باید پیدا کرد.

«ان الله مبتليکم بنهر فمن شرب منه فليس مني» طالوت از جانب خدا میگوید اگر کسی از این آب سیر خورد این اصلا از من نیست.

«و من لم یطعمه فانه مني» کسی که اصلا نچشد، تعبیر را تغییر داد، نمیگوید «من لم یشربه» میگوید «لم یطعمه»، یعنی حتی در دهانش هم مزه مزه نکرد، آب را به صورتش هم نزد، این از ماست، محض شده است.

الا من اغترف غرفةً بیده، دسته سوم چه کسانی هستند؟ اگر نمیتوانید منی یا اوج سابقون باشید، اوج ایمان و اصحاب یمین باشید. اصحاب یمین کسانی هستند که دیدند نمیتوانند اصلا نخورند، فقط یک مشت برداشتند. الا من اغترف غرفةً بیده.

پس این ها سه دسته شدند. عده ای وقتی رسیدند خوردند و حتی طبق روایت با دست هم نخوردند خودشان را در آب انداختند. یک عده ای فقط یک مشت برداشتند. یک عده ای هم اصلا نخوردند.

«فلما جاوزه هو و الذین آمنوا مع قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده»
طالوت با کسانی که ایمان آوردند عبور کرد، کسانی که ایمان آوردند دو دسته بودند. آن هایی که اصلا نخوردند و آن هایی که فقط با یک مشت آب رفع عطش کردند. اما گروه سوم که سیر نوشیدند، از نهر عبور نکردند و جا ماندند، آن ها اجازه عبور از نهر پیدا نکردند.

گروهی که با طالوت عازم شدند، وقتی در مقابل جالوت قرار گرفتند و عظمت او را دیدند، ناگهان گفتند ما قدرت مقابله با او را نداریم. «فلما جاوزه هو و الذین آمنوا مع قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده» گفتند این جالوت با این عظمتش را ما قدرت مقابله نداریم. اینها کسانی بودند که به قدر یک مشت آب خورده بودند. اما کسانی که اصلا آب نخوردند گفتند «قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله و الله مع الصابرين»

بنابراین اگر کسی یک جایی مبتلا شود و مردود میشود، امکان مردود شدنش در مراحل بعدی هم هست و کسی که در مرحله ای تجدید میشود، امکان

تجدید شدنش در مراحل بعدی هم هست. این ها کسانی هستند که تا جنگ هم آمده اند، اما میگویند ما طاقت نداریم. چون نگاهشان ظاهری است. عمق خلوص در آنها ایجاد نشده است. فکر میکردند اگر یک مشت را هم نخورند میمیرند. این باور را نداشتند که خدا میتواند حیات برای این ها ایجاد بکند. داوود سنگ را در قلاب انداخت و زد، قبل از اینکه جنگ شدیدی بخواهد صورت بگیرد. این گروه از اهل یقین که هیچ ننوشتند قدم صدق داشتند و با این دعا وارد شدند که «ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا»؛ لذا بدون اینکه جنگ جدی صورت بگیرد، غلبه کردند و لشگر جالوت پراکنده شدند.

پس سنت الهی در نظام ایمان، محوَضت اهل ایمان است. به تبع محوَضت اهل ایمان، کفر هم محض میشود. پس سنت خدا برای محوَضت اهل ایمان است. به تبع اهل ایمان، کفر هم محض میشود. اهل کفر به تبع اهل ایمان محض میشوند. این یک سنت الهی است، در تمام انبیاء و در تمام تاریخ بوده است، این این سنت محوَضت عینا در هر جایی که تا به حال گفتگو کردیم از انبیاء، جریانات ائمه، جریانات عاشورا، محقق است.

آیات زیاد دیگری هست که نرسیدیم بخوانیم. سوره نور، از آیه ۳۵ به بعد تا حدود آیه ۵۰ را حتما ببینید. در آیات سوره توبه حتما آیات ۱۶ به بعد سوره توبه را ببینید.

یک روایت هم بخوانم. خیلی زیباست.

روی الصدوق باسناده عن ابراهیم الكرخی قال قلت لابی عبدالله صلوات الله علیه او قال له رجل، اصلحك الله الم یکن علیّ صلوات الله علیه قویا فی دین الله قال بلی، قلت فكیف ظهر علیه القوم و کیف لم یدفعهم و ما منعه من ذلك؟

ابراهیم کرخی میگوید من یا کسی دیگر از امام سوال کردیم: آیا امیر المومنین در دین خدا قوی نبود؟ فرمودند چرا. پرسیدیم پس چرا ایشان مغلوب شد؟ و ایشان منع نکرد.

قال آیه فی کتاب الله عز و جل منعه. قال قوله عز وجل لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما

امام صادق علیه السلام میفرمایند یک آیه در قرآن بود که باعث شد که حضرت از خودش دفاع نکند و صبر بکند و مغلوب شد. و این آیه را خواندند.

این آیه در سوره فتح و بسیار مهم است. در جریان فتح مکه گفته شده است
وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُمْ

مَعْرَةً» در بین کفار مردان و زنان مومنی بودند که شما آنها را نمی‌شناختید. و اگر مردان و زنان مؤمن ناشناسی در بین مردم مکه نبودند که جنگ شما باعث هلاکت آن بی‌گناهان می‌شد، و به خاطر پایمال کردن آنها دچار گرفتاری می‌شدید، مسلماً ما دست شما را از کشتار و جنگ با اهل مکه باز نمی‌داشتیم و اگر مؤمنین از کفار جدا بودند، ما کافران را به عذابی دردناک مبتلا می‌کردیم اما خدا دست شما را از قتال با کفار کوتاه کرد، تا از مؤمنان هر کس را بخواهد داخل در رحمت خود کند (مؤمنینی که داخل و آمیخته با کفار هستند) و شما را نیز از اینکه مبتلا به آثار سوء تعرض به آنها شوید، حفظ نماید.»

این از بحث‌های عالی اجتماعی است. هر جا دیدید کفار مومنین را تصفیه ایمانی میکنند، یعنی جدا میکنند، طرد میکنند، را اخراج میکنند، به شکلی که بین ایمان و کفر جدایی افتاده میشود، عذابی نازل خواهد شد. «لَوْ تَزِيلُوا الْعَذْبَنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً»

گاهی این سنت، در نظام ظاهری است، یعنی عده ای اهل ایمان و عده ای اهل کفر، قاطی هستند. و گاهی این سنت، در نظام درونی است. این روایت ناظر به قسم دوم است. یعنی اگر اهل کفر به مرتبه محوَضت رسیده بودند، و دیگر از این ها افراد مومنی به دنیا نمی‌آمد، حتما کشته میشدند. همانطور که حضرت نوح سلام الله علیه فرمود یعنی از نسل این عده هم مومن متولد

نخواهد شد. « لا یلدوا الا فاجرا کفارا» اگر کسانی به جایی برسند که از نسل آنها هم امید ایمان نباشد و اینگونه محض شده باشند، حتما عذاب میشود. ولی اگر در نسلهای بعدی ایشان امید ایمان باشد عذاب نخواهند شد و روایت بالا ناظر به همین مسئله است. دنباله روایت میگوید:

انه کان لله عز و جل ودائع مومنون فی اصلاب قوم منافقین، و لم یکن علی صلوات الله علیه لیقتل الآباء حتی تخرج الودائع

یعنی خداوند در اصلاب قوم منافقین هم ودائع مومن قرار داده بود، و به همین دلیل امام علی ع ایشان را از بین نبرد. ایشان هیچ استعدادی را هدر نداده است. حتی اگر از نسل کسی امید ایمان باشد، امام زمینه آن استعداد را کور نمیکند. بنابراین اگر کسی که به دست امام علی ع کشته بشود، به این معناست که تا نسل های بعد او نیز امید ایمان نبوده است. لا یلدوا الا فاجرا کفارا.

محمد بن ابی بکر یار ولایی امیر المومنین علیه السلام است، حضرت میفرمایند محمد فرزند من است از صلب ابی بکر.^۳ این ها هم از عجائب الهی است. این ودایع باید خارج بشود. این سنت محوشت در نظام وجود است که خدا میخواهد محقق بشود.

^۳ اسماء مادر محمد بن ابی بکر قبلا همسر ابوبکر بود، وقتی اسماء با امیر المومنین ازدواج کرد، محمد سه ساله بود و در خانه امیر المومنین رشد کرد.

اینکه عذاب نازل نمیشود یا امام همه دشمنان را از بین نمیرد به همین دلیل است.

فلما خرج الودائع، ظهر علی من ظهر. و کذلک قائمنا اهل البیت لن یظهر ابدا حتی تظهر ودائع الله فاذا ظهرت ظهر صلوات الله علیه علی من ظهر فیقتلهم

اگر ودائع جدا میشد، و دیگر امیدی به این اهل باطل نبود، حتما امیر المومنین غالب میشد. این ویژگی دوران ظهور است که حضرت غالب میشود. وقتی حضرت ظهور میکند، در اثر شدت ابتلائات، اصلاب همه مومنین به سمت ایمان و اهل کفر به سمت کفر رفته است. پس باید عالم به این سمت برود. این خودش خط عظیمی را ایجاد میکند. حوادث و وقایع یک دفعه آن چنان شدت پیدا میکند و مرزبندی ها یک دفعه آنچنان رنگ پیدا میکند، که ممکن است در یک شب این مرزبندی ها شکل بگیرد.

پرسش و پاسخ

سوال: آیات ابتدایی سوره محمد جریان تمحیص و ابتلا و تمحیص کفار را به دست مومنین را بیان میکند؟

پاسخ: اگر قرآن را با این نگاه مطالعه کنید، میبینید همه قرآن همینطور است. حتی در روایت دارد تمام جعل احکام برای سنت محوَض است. خیلی زیباست. تمام جعل احکام برای سنت محوَض است.

سوال: سیر جدال حق و باطل به اهل بیت رسید، در هر دوره ای روشها تغییر کرد. در دوره غیبت، حضرت چه روشی را برای جدال دارند؟

پاسخ: ان شاء الله در بحث رابطه غیبت و انقلاب اسلامی بیان میکنیم.

سوال: غایت بحث تمحیص خلوص و تراکم است، ماجرای امت شهید و شاهد را میتوان همین جا دید.

پاسخ: این سنت هم هم فردی است و هم جمعی. امت سازی هم هست. قرآن در بحث تراکم ناظر به خبیث است، اما در نظام طیب هم هیمنطور است. اگر نیاورده است، چون مسئله آشکار است.

قوانین حاکم بر انقلاب اسلامی هم همین سنتهاست. اگر سنت محوشت نباشد، ما نمیتوانیم انتخاباتها و فراز و فرودها را تحلیل کنیم. مثلاً رشد نیروها و مومنین در زمان آقای خاتمی بیشتر از آقای هاشمی بود. در زمان آقای هاشمی مومنین یک حالت کرخی پیدا کرده بودند. آنقدر شیب تغییر و جدا شدن ملایم بود که احساس نمیشد. به همین دلیل از سوی نیروهای انقلاب، مقابله هم نمیشد. همین نسبت در دوران سابق راه دارد. در این نگاه اصلاً شکست در انتخابات و ... معنا ندارد. سنت الهی در این مسئله کاری میکند که اصلاً به غیر از این واقعا امکان پذیر نبود. وقتی نگاه انسان الهی شد،

دیگر یأس حاکم نمیشود. انسان به سمت یأس نمی‌رود. شدیدترین حالت‌ها را رویش‌های بالاتر می‌بینند. قرآن می‌گوید اصلاً ما بنا نداریم جامعه ایمانی تا قبل از محض شدن به آرامش برسد. بله، اگر محوضت محقق شد، مثل زمان استقرار حکومت حضرت، آنجا آرامش ایجاد میشود. منتها نه آرامش به معنای پا روی پا انداختن، بلکه آرامش به معنای به فعلیت رسیدن محض دین. در دوران امام زمان قرار است ایمان به محوضت برسد. گفتیم اگر شقاوت محض شود عذاب نازل میشود ولی اگر ایمان محض شود، چه رخ میدهد؟

سوال: اینکه در روایات هست اکثر اهل الجنة البله، منظور قشر خاکستری است؟

پاسخ: بُلّه را دو معنا کرده‌اند. یک تفسیر مشهور، یعنی قاسرانی که در جامعه دینی هستند و رشد نمی‌کنند. اما یک معنای دیگری شده که آنهم مهم است، بله، یعنی کسانی که در نظام رشد بسیط میشوند، بُلّه به معنای بسیط بودن است. به تعبیر امروزی یعنی خرده شیشه ندارند. ساده یعنی کسی که خرده شیشه ندارد، نه به معنای کسی که فهم ندارد، رشدی ندارد. این دو معنا ذکر شده است. اکثر اهل جنت اصحاب یمین هستند. سابقون خاص هستند و تعدادشان خیلی زیاد نیست.

البله هم به معنای کسانی است که وجودشان بسیط است، یعنی از خرده شیشه خالی است، هم بله به معنای کسانی که ساده اند، درک زیادی ندارند. هر دو معنا شده است. آن شدت درک است، متنها به لحاظ شدت درک وحدت پیدا کرده است. دیگر کثرت در وجودش نیست.

سوال: در اوایل بحث تعلیم اسماء الهی به حضرت آدم فرمودید دیگر چیزی در سیر آدم به او اضافه نمیشود، فقط این پرده ها کنار میرود، پاسخ: همینکه چیزی اضافه نمیشود فقط پرده ها کنار میرود، این همه چیز است. ما فکر میکنیم این مثل کسی است که چهل سالش شده است و دیگر بیشتر از این بزرگ نمیشود. در حالی که تمام حقیقت، انسان ادراکش است. لذا همه وجود انسان مقدمه است برای اینکه او ایجاد بشود. پس همه چیز آنجا ایجاد میشود.

سوال: سوال من این است که کلامی که آنجا فرمودید با این سنت الهی که اینجا میفرمایید، یکی است؟

پاسخ: با این توضیح که الان گفتیم درست شد. همه چیز به آن نقطه ادراک برمیگردد. نقطه ادراک، در تمیز بین حق و باطل است. و این رسیدن به سنت محو است. وقتی حق را دید، حالا مراتبش را طی کند. وقتی به باطل مبتلا شد، اگر به نفرت باطل است، به نفرت مراتب باطل رشد بکند و اگر

سقوط است، در مراتب باطل سقوط بکند. این ها میشود سنت محوضت، محض شدن در کفر و ایمان. تاریخ دائما بر این بوده است. انبیاء قله های حق هستند و مقابل انبیاء در هر دوره ای قله های باطل هستند. بقیه هم دامنه های این قله ها قرار میگیرند. قله های باطل عناد دارند. قله های حق هم در هم با مراتب مختلف، در مسیر محوضت قرار میگیرند. چون بین انبیا هم مراتب هست. اما بقیه در دامنه اند، قشر خاکستری اند، گاهی نزدیک به باطلند، گاهی نزدیک به حق هستند.